و روایتهای او را در روح الجنان و تحفه اهل العرفان نیاورده اند (ص ۲۳۷). کتاب دو پیوست هم دارد، یکی در معرفی آثار روزبهان با یک طبقه بندی موضوعی که نام چهل و پنج اثر فارسی و عربی را در بر دارد. بسیاری از این آثار هنوز به صورت دستنویس در کتابخانه ها باقی مانده و به چاپ نرسیده، یا کتابها و رساله هایی ست که در دو مناقب نامهٔ روزبهان یا کشف الاسرارِ خود او یاد شده و نسخه ای از آنها در دست نیست. پیوست دوم در بارهٔ معراج بایزید یا شطحیات بایزید است که روزبهان آن را به عربی و به فارسی در آثار خود آورده، و آقای ارنست با مقایسهٔ دو تحریر فارسی و عربی، نمونه هایی از آنها را به دست داده است. پس از این پیوستها، فهرست منابع و فهرست الفبایی کتاب می آید، و به پایان این اثر سودمند می رسیم.

مونترآل، ۱۴ نوامبر ۱۹۹۹

جلال متینی

دکتر منوچهر پارسا دوست
شاه تهماسب اول
صفحات ۱۰۳۸، بها ۵۵۰۰ تومان
شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۷۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این سومین کتاب تألیف دکتر پارسا دوست است دربارهٔ دورهٔ صفویه که پس از دو کتاب دیگر او - روابط دیپلماسی شاه عباس اول با اسپانیا و پرتغال (تهران، ۱۳۴۵)، و شاه اسماعیل اول (تهران، ۱۳۷۵) - اخیراً در تهران به چاپ رسیده است.

در این کتاب دوران زندگانی شاه تهماسب اول (۹۱۹-۹۸۴ هـ ق.)، دومین پادشاه سلسلهٔ صفویه که بیش از ۵۰ سال پادشاهی کرد از جهات مختلف مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است. کتاب با پیشگفتار مؤلف آغاز می گردد که در آن عشق به ایران و تاریخ ایران و ضرورت آشنایی عمیق با تاریخ به چشم می خورد با این استدلال که «اگر می خواهیم وضع امروز خود را به درستی بدانیم باید گذشته خود را با دقت و موشکافی مورد بررسی قرار دهیم» (ص ۱۵). سپس زندگی شاه تهماسب در هفت بخش، و هر بخش در چند فصل در ۹۳۳ صفحه همراه با «بخش ضمائم» در ۷ قسمت (۹۳۵-۹۶۴)، فهرست «منابع فارسی» و «منابع انگلیسی و فرانسه» (۹۶۵-۹۸۴)، و فهرست اعلام (۹۸۳-۱۰۳۸) از نظر خواننده می گذرد.

بخش اول، «سالهای ناتوانی پادشاهی» که کوتاه ترین بخش کتاب است به آغاز زندگی تهماسب میرزا می پردازد. وی در دو سالگی به فرمان پدر به حکومت خراسان «از سرحد سمنان و دامغان تا کنار آب آمویه [رود جیحون]» منصوب می گردد، در حالی که امیرخان موصلو، للهٔ او و امیرالامرای خراسان، و امیرغیاث الدین محمد با «منصب صدارت عالی و...» با سپاه کافی همراه وی روانهٔ شرق ایران می گردند تا مردم خراسان دلگرم گردند و بدانند سرزمینی که بارها مورد حمله های ازبکان قرار گرفته و قحطی شدید نیز دمار از روزگار ساکنان آن بر آورده است، مورد عنایت مخصوص پادشاه است. تهماسب میرزا و همراهان در ۹۲۲ وارد هرات می شوند و پس از مدتی به شرحی که در کتاب آمده است در ۹۲۸ بر اثر اختلاف بین امیرخان موصلو و امیرغیاث الدین محمد، و کشته شدن شخص اخیر به دست اولی از هرات به تبریز باز می گردند در حالی که در وضع خراسانیان تغییری حاصل نشده بوده است. شاه اسماعیل اول در سال ۹۳۰ درگذشت و تهماسب میرزا که کمی بیش از ده سال داشت به پادشاهی نشست در حالی که «مبارزهٔ قدرت در دربار صفوی» بین قزلباشان و ایرانیان صاحب مقام از یک طرف، و بین سران قزلباش با یکدیگر از سوی دیگر آغاز شده بود. زیرا «تا هنگامی که شاه اسماعیل زنده بود، جاذبهٔ شخصیت، قدرت رهبری، پُر دلی و دلاوری او مانع از گردنکشی سران قزلباس بود». به علاوه آنان «شاه اسماعیل را به عنوان مرشد کامل دوست داشتند و او را چون خدای زنده ستایش می کردند» (ص ۳٤)، در حالی که تهماسب میرزا نه مرشد کامل بود و نه صفات پدر را داشت. ولی مردی زیرک و حسابگر بود که از ایجاد رقابت بین دسته های قزلباش برای پیشرفت کار خود سود می جست (ص ٤۰).

مؤلف در بخش دوم، «شاه تهماسب و همسایگان»، که طولانی ترین بخش کتاب است (ص ۵۵- ۳۶۷)، نخست به ازبکان می پردازد و از عبید خان ازبک «که سردار جنگجو، توسعه طلب و در مذهب تسنن متعصب» و در آرزوی تصرف خراسان بود و حملات ششگانهٔ وی به ایران مرحله به مرحله یاد می کند، و نیز از حضور شاه تهماسب در حملات دوم و سوم عبید خان به ایران که به پیروزی ایران در نبرد جام می انجامد. موضوع مهمی که در این بخش به آن اشاره گردیده آن است که سلطان سلیمان پادشاه مقتدر عثمانی که با دودمان صفویان دشمنی خاص داشت و با قدرت عظیم خود زمامداران اروپا را دچار بیم و هراس کرده بود، به تحریک ازبکان علیه ایران نیز می پرداخت و «افزون بر توپ و تفنگ، سربازان جنگاور و آموزش دیدهٔ ینی چری را نیز به فرارود فرستاد تا ازبکان را به فنون جنگ بیشتر آشنا سازند» (ص ۱۱۰). آقای دکتر پارسا دوست سپس در این بخش

جنگهای عثمانی و ایران را مطرح می سازد و انگیزه های هجوم سلطان سلیمان را در ۸ مورد بر می شمارد و از چهار حملهٔ وی به ایران یاد می کند. شاه تهماسب جوان در این جا با دولت عثمانی مقتدری سر و کار داشت که لشکریانش تا وسط اروپا رسیده بودند، سلطان سلیمان یک سال و نیم از دوران پادشاهی خود را صرف حمله های اول و دوم خود به ایران کرد ولی پایداری شاه تهماسب و لشکریان ایران اجازه نداد که او به مانند اروپا، بخشی از ایران را نیز تصرف کند، گرچه بغداد را متصرف گردید که آن هم بر اثر خیانت تکلویان و مخالفت آنان با شاه تهماسب بود. در فاصلهٔ حمله های سوم و چهارم سلطان سلیمان، «القاس میرزا» برادر شاه تهماسب راه نافرمانی در پیش می گیرد و علم استقلال بر می افرازد و دعوی سلطنت می کند و چون موفق نمی گردد، به دشمن یعنی سلطان سلیمان پناهنده می شود و به کمک او به ایران لشکرکشی می کند و از جمله شهرهای مختلف ایران را غارت می کند ولی سرانجام کشته می شود. مؤلف کتاب در این جا به حسن تدبیر و دلاوری و موقع شناسی شاه تهماسب در پاسخ به حملات سلطان سلیمان تصریح می کند (ص ۱۸۱-۱۸۳). خوشبختانه پس از حملهٔ چهارم سلطان سلیمان به ایران، با صلح آماسیه به جنگهای بیست سالهٔ ایران و عثمانی پایان داده می شود. شاه تهماسب با پایداری سرسختانه و مدبرانه، «همراه با جنگ و گریزها و سپس هجومهای مکررش به عثمانی، سلطان سلیمان را بیش از آنچه گمان داشت در شرق امپراتوری گرفتار ساخت» و توانست ارادهٔ خود را بر سلطان عثمانی تحمیل کند. سفیر ونیز در دربار عثمانی، ظاهراً از زبان همهٔ اروپاییان مسیحی که مقهور سلطان عثمانی شده بوده اند حاصل جنگهای طولانی سلطان سلیمان را با ایران «مشیّت باری تعالی» برای جلوگیری از اضمحلال مسیحیان خوانده است (ص ۲۳۶-۲۳۸). در همین بخش، پناهندگی سلطان بایزید، فرزند سلطان سلیمان، با فرزندانش به ایران همراه دوازده هزار سپاهی به شرح مورد بحث قرار گرفته است که هم پذیرایی از این جمع بسیار دشوار بوده است و هم حضور این همه سرباز دشمن در ایران خطرناک بوده است. با آن که بر طبق صلح آماسیه، پناهندگان بایست به کشور خود عودت داده شوند، شاه تهماسب می کوشد روابط پدر و پسر را التیام بخشد، ولی وقتی در می یابد که سلطان بایزید در صدد کشتن اوست، وی و فرزندانش را به فرستادگان سلطان عثمانی تحویل می دهد و نمایندگان سلیمان آنان را در قزوین می کشند و جنازهٔ آنها را به مرز می برند و آن گاه جایزه ای را که شاه تهماسب برای این کار تقاضا کرده بوده است به نمایندگان شاه تحویل می دهند. در ماجرای پناهندگی بایزید، فقط این اقدام شاه تهماسب یعنی گرفتن جایزه به هیچ وجه قابل توجیه نیست. مؤلف پس از این امر به روابط شاه تهماسب با

سلطان سلیم دوم و سلطان مراد سوم جانشینان سلطان سلیمان می پردازد.

در بخش سوم کتاب، «کشور گشایی شاه تهماسب» مورد بحث قرار گرفته و از فتح قندهار و شروان و شکی و سیستان سخن به میان آمده است و نیز از حمله های مکرر او به گرجستان.

در بخش چهارم، «شاه تهماسب و همایون شاه»، در حدود یک صد صفحهٔ کتاب به فراز و نشیب روابط این دو تن اختصاص داده شده است. موضوع از این قرار است که همایون پس از پدرش، ظهیرالدین محمد بابر به تخت پادشاهی هند نشست، ولی با مخالفت شیرخان سوری افغانی فرمانروای بنگال و برادرش کامران میرزا و عده ای دیگر قرار گرفت و سرانجام صلاح در آن دید که به ایران پناهنده شود. این کار انجام شد و پی آمدهایی نیز برای ایران داشت. موضوع جالب توجه آن است که شاه تهماسب در این ماجرا می کوشید وی به مذهب شیعه بگرود!

در بخش پنجم کتاب، «شاه تهماسب و دشواریهای داخلی»، مؤلف می نویسد شاه تهماسب برادر خود سام میرزا و دو فرزند وی و نیز پسر خود اسماعیل میرزا را در قلعهٔ قهقهه زندانی می سازد و سپس فرمان قتل سام میرزا و دو فرزند وی و نیز دو فرزند القاس میرزا - برادر دیگر خود را که سالها پیش علم طغیان برافراشته بود- صادر می کند، گرچه خود برخلاف حقیقت، منکر صدور چنین دستوری می شود. در این بخش شورش گیلانیان و شورش تبریز نیز به شرح ذکر گردیده است.

در بخش ششم، «کشورداری شاه تهماسب»، موضوعهای زیر در ۱۵۰ صفحه مورد بحث قرار گرفته است. در فصل سیاست داخلی: شاه تهماسب و مذهب، باده گساری و عشرت جویی، توبهٔ وی و انگیزه های آن، ادعای کاذب او درباب خویشاوندی با امامان شیعه، نگرانی از امیران قزلباش، دعوت عالمان مذهبی عرب، ضعف قدرت پادشاهی، تمایل به کاهش قدرت قزلباشان، قدرت مهم اجتماعی گرجیان، موقعیت ایرانیان صاحب مقام در برابر قزلباشان، فروش مقامات مملکتی، حرمسرا و بدگمانی و ترس شاه، انتقال پایتخت به قزوین. و در فصل سیاست خارجی: از روابط شاه تهماسب با عثمانی و هند و سند و دکن و پرتغال و انگلستان و جمهوری و نیز یاد شده است.

در بخش هفتم، «سالهای پایانی شاه تهماسب»، بیماری شاه و اختلاف سران قزلباش، مرگ شاه تهماسب و پی آمدهای آن مورد بحث قرار گرفته است. آن گاه مؤلف در همین بخش به «ارزیابی شاه تهماسب» پرداخته است. دکتر پارسادوست دوران پادشاهی وی را به دو دوره تقسیم می کند: دورهٔ اول به صلح آماسیه با عثمانی در سال ۹۶۲

می انجامد. در این دوره از وی به عنوان پادشاهی نام می برد که توانست ایران را در برابر ازبکان و عثمانیان حفظ کند. اهمیت این موضوع هنگامی بیشتر جلب توجه می کند که بدانیم وی در رویارویی با ازبکان و پیروزی بر آنان «در نبرد جام فقط ۱۶ سال داشت و از ۲۱ سالگی نیز درگیر هجومهای بنیان برانداز سلطان سلیمان با لشکریان انبوه و توپخانهٔ سنگین وی بود. او با توانایی شایان تحسین همهٔ هجومهای مکرر ترکان عثمانی و ازبکان را دفع کرد و به خاک آنان نیز هجوم آورد» (ص ۸۰۶) و به قول رومر، وی «سرزمینی را که از پدرش به ارث برده بود تقریباً دست نخورده حفظ کرد». از یادنبریم که وی از ۹۳۹ یعنی ۲۳ سال پیش از صلح آماسیه توبه کرده بود و شیعی مذهب تمام عیاری از آب درآمده بود، ولی این امر مانع از آن نگردیده بود که در مقابل دشمنان سنّی خود کوتاه بیاید. ولی از سال ۹۶۲ به بعد «دنیای وی در درون اتاقهای دولتخانه و در آغوش زنان زیبای حرمسرا گذشت. او اوقات خود را یا با زنان می گذرانید یا با شریعتمداران» (ص ۸۰۷) و به کارهای عجیب دست می زد چنان که فی المثل «یک روز تمام را فقط صرف گرفتن ناخن انگشتان می کرد و یک روز تمام را در حمام به پایان می رساند». در این حال دیگر به امور کشور و مردم نمی پرداخت چنان که مدت ۱۴ سال حقوق لشکر را نداد، قریب بیست سال از قزوین خارج نگردید. توجه وی به زنان موجب گردید که زنان حرمسرا در رتق و فتق امور نقش مهمی به عهده بگیرند. وی علاوه بر زنان خود، با دیگر زنان حرمسرا نیز به مشورت می پرداخت و دخترش پریخان خانم که شوهر کرده بود و به خانه شوهر نرفته بود، هم در زمان پدر و هم پس از مرگ او نقشی بسیار مهم در امور کشور بر عهده داشت. از سوی دیگر از زمانی که توبه کرد، در دشمنی با سنیان راه افراط در پیش گرفت، چنان که وقتی عبیدالله خان نامه ای به وی نوشت و در آن «قزلباشان را متهم کرد که مسجدها را تبدیل به طویلهٔ خران، مستراح و شرابخانه کرده اند» شاه تهماسب به وی پاسخ داد «مسجدی که وجود آن» بر آرای باطلهٔ... شیاطین و ملاعین است» چه فایده ای بر آن مترتب است» (ص ۸۰۹). گمان نبرید که عبید خان و سلطان سلیمان در تعصب و شیعه کُشی دست کمی از این مرد داشته اند. همه سر و ته یک کرباس بوده اند. شاه تهماسب پس از توبه، دیگر به نقاشی و خوشنویسی که مورد علاقه اش بود توجهی نکرد، و نیز با آن که تا سال ۹۶۲ به نوازندگان و خوانندگان توجه بسیار داشت، پس از آن نواختن ساز و شنیدن آن را ممنوع کرد و «فرمان داد دست کسی که ساز نوازد قطع گردد» (ص ۸۶۵). حرص و خسّت و مال اندوزی او خود داستانی دراز دارد و این که چگونه با تمام اسلام پناهی، چون به او می گویند به مسکوکات موجود در خزانه نیز زکوة تعلق می گیرد، برای فرار از پرداخت زکوة دستور می دهد

مسکوکات سیم و زر را به خشت بدل کنند و به قلعهٔ قهقهه بفرستند. جایزه گرفتن از سلطان عثمانی در برابر تحویل پناهندگان چنان که گذشت نیز از حرص او و به جمع آوری مال حکایت می کند.

شاه تهماسب وقتی درگذشت، بر سر جانشینی او بین دو گروه قزلباشان نزاع خونین درگرفت. پسرش حیدر میرزا در شب مرگ پدر در کنار او بود و می پنداشت که جانشین او خواهد شد، ولی قزلباشان طرفدارِ اسماعیل میرزا پسر دیگر شاه تهماسب، قدرت برتر را در دست داشتند، حیدر میرزا چون از وضع وخیم خود مطلع گردید، برای حفظ جان خود به حرمسرا پناه برد و لباس زنانه بر تن کرد، ولی به دست مخالفان افتاد و سرش را بریدند و «سر خون چکان را از بالای بام ایوان دولتخانه به میان طرفدارانش که به در حرم نزدیک شده بودند انداختند». در آن آشوب و غوغا جسد شاه تهماسب «در کنار حوض تالار، در روی تخته ای افتاده بود»، جنازه سه روز و دو شب بر زمین بود تا جسدهای شاه و حیدر میرزا را دفن کردند (ص ۷۸۵-۷۹۳).

به نظر نگارندهٔ این سطور سلسلهٔ صفویه از نظر کسانی که به ایران می اندیشند و به تمامیت ارضی ایران معتقدند و دفاع از آن را وظیفهٔ خود می دانند از جهات متعدد شایستهٔ احترام بسیار است. زیرا پس از سقوط شاهنشاهی ساسانیان در برابر حملات تازیان مسلمان و اشغال نظامی ایران تا قیام شاه اسمعیل اول، ایران هرگز از وحدت جغرافیایی و سیاسی برخوردار نبود. و این شاه اسماعیل و جانشینانش بودند که پس از گذشت نُه قرن وحدت سیاسی و جغرافیایی را به ایران بازگردانیدند. رسمیت مذهب شیعه در ایران نیز یادگار آنان است که البته با کشتار بسیار سنیان انجام شد. امروز کسانی هستند که حکومت ولایت مطلقهٔ فقیه را در ایران یادگار آن سیاست می دانند و بدین جهت پادشاهان صفویه را مورد طعن و لعن قرار می دهند، ویا می گویند اگر ما شیعه نشده بودیم عثمانیان بر ما نمی تاختند، در صورتی که توجه ندارند سلطان سلیمان بر اروپاییان مسیحی و مسلمانان سنّی مذهب شمال آفریقا به همان صورتی حمله برد که بر ایران شیعی، ولی در ایران برخلاف اروپا و آفریقا کاری، آن چنان که آرزومی کرد، از پیش نبرد. بگذریم از پیشرفت چشمگیر هنر در ایران عصر صفوی و...

آقای دکتر پارسا دوست برای تألیف این کتاب با مراجعه به کتابهای گوناگون به جمع آوری اسناد و مدارک مختلف و مقابلهٔ آنها با یکدیگر و ارزیابی آنها پرداخته و حاصل کار را در کمال حوصله در کتاب مورد بحث در اختیار خوانندگان علاقه مند قرار داده است. وی در هر مورد به چند کتاب و سند مراجعه کرده و سپس به ارزیابی آنها پرداخته و

نظر خود را نیز بیان داشته است. او حتی از ذکر ماده تاریخهایی که به سبک آن زمان برای موضوعهای مختلف ساخته شده، در این کتاب خودداری نکرده، همچنان که صفحاتی را به وضع ادبیات فارسی، نقاشی، و موسیقی در دورهٔ شاه تهماسب اختصاص داده است. وی در بخش «امروز نه آن باشیم که دیروز بودیم» هموطنان را به همفکری و همکاری دسته جمعی صاحبان عقیده های مختلف برای از بن کندن ریشه های عقب ماندگی و رسیدن به یک جامعهٔ سالم و پیشرفته» (ص ۹۳۲) دعوت کرده است، با ذکر این موضوع که «عصر ما، عصر نبرد اندیشه ها، و میدان مبارزه نیز فضاهای سر بسته است. در عصر ما، میدان جنگ به تالارهای سازمان ملل متحد و سازمانهای بین المللی و منطقه ای و... کشیده شده است. دیروز قدرت یلان در نیروی بازوی آنان [بود] و امروز در قدرت اندیشهٔ آنان است...» (ص ۹۳۱). ناگفته نماند که نویسندهٔ این سطور آرزو می کند کاش چون مؤلف کتاب شاه تهماسب اول به سازمانهای بین المللی و... این چنین خوشبین بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی